

# جهانی شدن و روابط بین‌الملل: معمای سیاست در عصر پسامدرن

دکتر محمد هادی سمتی<sup>۱</sup>

در مقدمه‌ی بحث مروری کوتاه خواهیم داشت بر وضعیت موجود روابط بین‌الملل و تحولاتی که در سال‌های اخیر در این حوزه پدید آمده است؛ خصوصاً ورود مفهوم فرهنگ به ادبیات روابط بین‌الملل و چرایی و چگونگی آن، سپس به مفهومی خواهیم پرداخت که نه تنها در حوزه‌ی روابط بین‌الملل بلکه به بسیاری از رشته‌ها راه یافته و فرهنگ نیز خود را در قالب این مفهوم عرضه کرده است یعنی همان مفهوم جهانی شدن.<sup>(۱)</sup> جهانی شدن تبدیل به یکی از مفاهیم همه‌جانبه‌گشته است که محققین، سیاستمداران و تقریباً تمام کسانی که به نوعی تصمیم به ارایی‌ی تصویری متفاوت و تحلیل تحولات کیفی جهان دارند از آن استفاده می‌کنند. لذا بسیاری در مقام تبیین فرآیندهای جدید اجتماعی که در سطح جهانی در حال شکل‌گیری است از این مفهوم استفاده می‌کنند ولی هنوز بر سر ابعاد متفاوت فرآیندهای فوق‌چه در سطح تعریف و چه در سطح عوامل و پی‌آمدهای آن هیچ توافقی به وجود نیامده است. در این مقاله هدف، بررسی تأثیر این پدیده بر مفاهیم سنتی مورد استفاده‌ی روابط بین‌الملل و طرح مشکلات و ناتوانی نسبی بسیاری از سازه‌های نظری موجود در توصیف، تحلیل و تبیین وضعیت جدید می‌باشد.

روابط بین‌الملل، همانند سایر رشته‌ها، بر یک سری پیش‌فرض‌های کلی و بنیادی بنا شده

۱. محمد هادی سمتی، عضو هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

و به نظر می‌رسد اشاره به برخی از اینها برای ورود به بحث اصلی ضروری است. نظریه‌های روابط بین‌الملل عمدتاً بر پایه‌ی برداشتی خاص از سیاست شکل گرفته‌اند. در این برداشت، سیاست به یک چارچوب خاص تاریخی و جغرافیایی محدود شده است. به تعبیر دیگر، سیاست در این ادبیات در چارچوب دولت سرزمینی مدرن محبوس شده و در درون مرزهای این دولت-ملت‌ها بوده است که سیاست معنای واقعی خودش را یافته است. در خارج از این مرزها ماهیت و تعریف سیاست نیز متفاوت می‌شده است. هدف از سیاست، در درون این واحدها، استقرار یک نظم اخلاقی و ایجاد یک زندگی خوب بود، اما در بیرون از این مرزها سیاست بر قدرت عریان و به واسطه‌ی آن امکان دست یافتن به منافع خاصی که هر یک از دولت‌ها در پی آن هستند بود. پس در آنجا سیاست عمدتاً مبتنی بر برداشت خاصی از قدرت و بقا بوده است و اگر همکاری هم پدید می‌آمده براساس منفعتی بوده است؛ به عبارت دیگر، دولت‌ها می‌کوشیدند از طریق همکاری با یکدیگر فایده‌ی حاصل کنند. چه بسا دولت‌ها برای حفظ تمامیت ارضی واحدهای خود، اصول و هنجارهایی را که در درون مرزها به آن پایبند بودند در خارج از مرزها زیر پا می‌گذاشتند.<sup>(۲)</sup>

به هر حال تمایز بین درون و برون، تمایزی بسیار اساسی و مهم به شمار می‌رفته است؛ تمایزی که چنانچه گفتیم بر تعریفی خاص از سیاست استوار بوده است. این‌گونه محدود و محبوس کردن سیاست در واحدهای ملی سرزمینی از دست‌آوردهای دوران مدرن به حساب می‌آید و البته محدودیت‌هایی را به همراه داشته است که به آن اشاره خواهیم داشت.

ویژگی بنیادی دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل که از سوی نظریه‌پردازان آنها انکار شده ماهیت هنجاری این نظریه‌هاست. در پی قوت و قدرت یافتن هر چه بیشتر پوزیتیویسم پس از جنگ جهانی دوم، این ادعا که نظریه‌های مورد بحث جنبه‌ی هنجاری ندارند بلکه به دنبال کشف واقعیت اجتماعی هستند نیز قوت گرفت. به این ترتیب رئالیست‌ها، نئورئالیست‌ها، ساختارگرایان و ... جملگی مدعی بودند که توانسته‌اند خود را از واقعیت اجتماعی جدا کنند.

اما در واقع در پس دعای ایشان درباره‌ی کشف واقعیت محض، پس زمینه‌ی و ذهنیتی درباره‌ی چگونگی زندگی مطلوب و آرمانی وجود داشت که پوشیده نگاه داشته می‌شد؛ حال آن که امروزه در پرتو تحولات جدید در حوزه‌ی روابط بین‌الملل حضور و وجود آنها تصدیق و گاه

به باد انتقاد گرفته می شود. نظریه ها و مفاهیم روابط بین الملل، مانند سایر نظریه ها و مفاهیم در علوم اجتماعی، براساس تجارب تاریخی خاص شکل گرفته اند. از این رو دانش حاصل آمده از آنها متأثر از این تاریخت<sup>۱</sup> است، ویژگی یی که بسیاری سعی در نادیده گرفتن آن داشته اند.

مشخصه ی دیگر نظریه های روابط بین الملل آن است که آنها عمدتاً با مسأله ی تغییر و تحول مشکل داشته اند؛ به تعبیر واکر آنها با ویژگی زمانمند بودن<sup>۲</sup> نمی توانند به آسانی کنار آیند.<sup>(۳)</sup> در چارچوب این نظریه ها تحول چندان قابل توضیح نیستند. حتی آنجا که به مسأله ی تغییر یا جابه جایی و انتقال تجربه ها در گستره ی سرزمین ها می پردازند باز هم تداوم، یکسانی، یک شکلی و پایرجایی ساختارها را در این نظریه ها می توان دید.

مواردی که برشمردم پیش فرض ها و ویژگی هایی هستند که اگر نه همیشه به طور روشن و واضح اما به هر حال در عمده ی نظریه های روابط بین الملل حضور دارند.

اما رفته رفته ادبیاتی که طی چنددهه شکل گرفته بود با یک پرسش جدی درباره ی عقلانیت و به دنبال آن با یک ناتوانی مهلک مواجه شد.<sup>(۴)</sup> در پیش بینی تحولات بین المللی مسأله این بود که آیا عقلانیت، مفهومی ثابت و جهانی یا آن که تابع فرهنگ های مختلف است، بنا بر این بسته به فرهنگ ها عقلانیت ها هم متفاوت است. در این زمینه در خصوص اعتبار و قبول نظریه های علمی بحث کلی تر در گرفت براین اساس که اساس علم، توافق و وفاق جامعه ی علمی است و نه دست یابی به یک مجموعه ی جهان شمول و قابل دسترسی مستقل از جامعه ی علمی. محصولات علمی تولید می شوند و پس از مدتی زوال می یابند. دامنه ی این بحث ها که نخست در فلسفه ی علم در گرفت به سایر حوزه ها نیز کشیده شد. در حقیقت روابط بین الملل، حوزه یی بود که دیرتر از بسیاری رشته ها از این تحولات مهم در فلسفه ی علم تأثیر پذیرفت و با یک چالش جدی روبه رو شد که آن را دچار بحران کرده است.<sup>(۵)</sup>

همان طور که در ابتدا اشاره شد جهانی شدن از مفاهیمی است که از اوایل دهه ی هفتاد میلادی تقریباً تمامی حوزه های علوم اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. دیدگاه های مختلف در ترسیم وضعیت جدید به وجود آمده هر کدام بر وجهی متمرکز شده اند. برخی تغییرات اساسی

---

1. Historicity.

2. Temporality.

در سامان‌دهی سرمایه‌داری جهانی در عرصه‌های تولید، توزیع و تنظیم بازار سرمایه، کالا و دانش را نقطه‌ی عزیمت خود گرفته‌اند.<sup>(۶)</sup> دیگران به لحاظ تحلیلی ظهور و شکل‌گیری هویت‌های جدید و خودآگاهی‌های تاریخی - سیاسی مربوط به آن راکه در ضمن مرزهای ملی را درنوردیده است مبنای چارچوب نظری خود قرار داده‌اند.<sup>(۷)</sup> گروه دیگری بیشتر به صورت انتزاعی به این پدیده نگاه می‌کنند و سعی در نشان دادن به هم وابستگی‌های عمیق و گسترده‌ی بین مناطقی که از لحاظ جغرافیایی دور هستند، دارند. به عبارت دیگر برای گروه آخر مشکل اساسی فضا<sup>۱</sup> می‌باشد که خصیلتی اجتماعی دارد و به نظر می‌رسد جهانی شدن فرآیندی است که در حال ساختن فضای جدید اجتماعی است.<sup>(۸)</sup>

به نظر می‌رسد که به دنبال تحولات جدید و طرح پرسش‌های نو، دنیای جدید نیازمند مفهومی نو از زمان و مکان است. یا به تعبیر خاص‌تر مفهوم جدیدی از فضای سیاسی اجتماعی است؛ مفهومی که با محبوس و تحدید کردن سیاست در چارچوب دولت ملی سازگار نیست. برخلاف ادبیات گذشته، امروزه فضا به معنای سنتی کلمه به عنوان یک مفهوم ثابت و یک اصل مقدس و وحی‌گونه در روابط بین‌الملل جایی ندارد. اما این فضای سیاسی اجتماعی جدید چه ویژگی‌هایی دارد؟

در ادبیات جدید، فضا و مکان فشرده شده‌اند. دیدگاه‌های گوناگون هر یک تعبیر خاصی از فشرده شدن زمانی و مکانی یا مفهوم جهانی شدن و تعریف جدید از فضا و مکان ارائه می‌کنند؛ دیدگاه اقتصادگرایان با فرهنگ‌گرایان در این خصوص یکسان نیست، اما در اینجا می‌کوشم مخرج مشترک این دیدگاه‌ها را بیان کنم.

در دو حوزه، تغییرات مهمی به چشم می‌خورد، اقتصاد سیاسی و هویت که فرهنگ در ذیل آن جا می‌گیرد. در عرصه‌ی اقتصاد، تغییرات گسترده‌ی پدیدآمده است از جمله ظهور شرکت‌های چندملیتی و نقش فزاینده‌ی آنها بدون تکیه‌ی جدی بر یک هویت ملی و عملکرد آنها به نحوی مستقل. برخی از این شرکت‌ها به قدری غول پیکر شده‌اند که دیگر در پوسته‌ی یک دولت ملی نمی‌گنجد و گستره‌ی عمل آنها مرزهای ملی را پشت سر نهاده است.<sup>(۹)</sup>

تحول مهم دیگر مقررات زدایی به ویژه مقررات زدایی از سرمایه‌داری مالی است و این

1. Space.

موجب تحرک بسیار زیاد سرمایه ها شده و خود به ظهور و شکل گیری تحول دیگری انجامیده و آن گسترش بسیار زیاد سرمایه گذاری مستقیم در کشورهای مختلف است. خاورمیانه کمترین نرخ رشد سرمایه گذاری مستقیم را تجربه کرده است و در مقابل کشورهای اروپای شرقی چون لهستان، رومانی، چک و از همه مهمتر چین بیشترین جذابیت را داشته اند. هم زمان با افزایش میزان سرمایه گذاری و تحرک سرمایه، سرعت جابه جایی سرمایه در مناطق مختلف دنیا بسیار افزایش یافته است. سرعت فوق العاده، خود نتیجه‌ی سیاست و قابلیت های تطبیق پذیری قابل توجه تولید می باشد. انباشت سرمایه منطق بنیادین سرمایه داری جهانی است و سرمایه دار به دنبال تضمین این انباشت است که از آن مسیر بتواند سوددهی خود را تضمین کند. سازمان دهی جدید تولید، این امکان را فراهم کرده که سرمایه در صورت مواجهه با مشکل سوددهی مکان خود را سریع تعویض کند. انعطاف پذیری سازماندهی جدید سرمایه داری میزان باروری و بهره وری را دو چندان کرده است.<sup>(۱۰)</sup>

دگرگونی مهم دیگر در حوزه‌ی اطلاع رسانی و فن آوری های جدید اطلاعاتی رخ داده است. این دگرگونی، خصوصاً کاربرد اینترنت، نوع تولید و سازماندهی تولید و صنعت را متحول ساخته است. در شرایط جدید متخصص نرم افزار ساکن دهلی با اتصال به شبکه‌ی اینترنت امکان تولید درون سایت مایکروسافت و عرضه‌ی آن به نقطه‌ی دیگری در دنیا را به طور هم زمان دارد. شبکه‌ها و شاهراه های فراملی داده نه تنها امکان انتقال اطلاعات را فراهم کرده بلکه شکل و حجم انتقالات مالی را به طور خارق العاده افزایش داده است.<sup>(۱۱)</sup>

به نظر بسیاری با توجه به تحولات اخیر، اقتصاد ملی دیگر معنایی ندارد. تأکید بر اقتصاد ملی متأثر از رومانیتسم خاصی است که ویژگی ادبیات کلاسیک وابستگی بوده است. حال آن که امروزه از یکسان و یکپارچه بودن اقتصاد جهانی سخن می رود، واحد یگانه‌ی که تولید، سرمایه، کالا و نیروی انسانی در آن گردش می کند.

یکی دیگر از حوزه های مهم، تغییر حوزه‌ی فرهنگ است. در این عرصه شاهد ظهور هویت های جمعی جدید هستیم که بر اساس خود آگاهی های سیاسی جدید شکل گرفته اند. پیش از این می توانستیم درباره‌ی فرهنگ ها و هویت های متکثر موجود در چارچوب دولت های ملی سخن بگوییم،<sup>(۱۲)</sup> اما امروزه مرزهای پیشین رو به محو شدن هستند و فضای جدیدی در حال

شکل‌گیری است که خود آگاهی‌های سیاسی نوینی را در پی دارد. پی‌آمد ظهور این خود آگاهی‌های نوین کم رنگ شدن مفهوم ملیت به معنای سنتی آن است. وفاداری‌های افراد دیگر هم چون گذشته معطوف به ملیت نیست.

به این ترتیب به دنبال تحولات گفته شده، اشکال جدیدی از روابط فرهنگی - اجتماعی پدیدار شده‌اند که شاید نتوان آنها را در تعریف محدود روابط بین‌الملل جای دارد و بررسی آن نیازمند مطالعه و رهیافتی بین رشته‌یی به خود آگاهی‌های تازه است.<sup>(۱۳)</sup>

اما آیا این اشکال جدید روابط اجتماعی - فرهنگی که نتیجه‌ی ابداع فن‌آوری‌های جدید هستند و به کم رنگ شدن نقش دولت انجامیده‌اند در نهایت به حذف دولت می‌انجامند؟ به نظر نمی‌رسد که چنین پی‌امدی داشته باشند. نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر این مهم را روشن می‌کند که دولت بیش از آنکه در حال عقب‌نشینی در صحنه‌های مختلف باشد جایگاه و کار ویژه‌های خود را در نتیجه‌ی تحولات فوق باز تعریف کرده است. به عبارت دیگر سخن بر سر میزان حضور دولت نیست بلکه حوزه‌های فعالیت دولت و چگونگی آنها شایسته‌ی مذاقه بیشتر است. پرسش اساسی این است که این هویت‌های جدید چه معماها و مسایل جدیدی را به میان آورده‌اند.

گیدنز در جایی اشاره کرده است که فرآیند فشرده شدن زمان و مکان موجب شده است که حاضر و غایب به لحاظ زمانی و مکانی به یکدیگر نزدیک شوند. به تعبیر وی فواصل در حال کم شدن است و روابط اجتماعی از محیطی به محیط دیگر منتقل می‌شوند. پس تنها افراد نیستند که سفر می‌کنند، بلکه روابط اجتماعی نیز طی طریق می‌کنند و این جابه‌جایی لزوماً یک طرفه نیست. به این ترتیب جهان در اثر فشردگی زمان و مکان، از جاکندگی روابط اجتماعی و تأثیری که انسان‌ها و کارگزاران در این فرآیندها می‌گذارند رفته رفته وارد دوران جدیدی می‌شود و نوعی خود آگاهی نسبت به جهان به عنوان مکانی واحد در حال شکل‌گیری است.<sup>(۱۴)</sup>

رهیافت گیدنز به مسأله ساختاری است. اما گروهی دیگر بر تغییر و تحول در عرصه‌ی ذهنیت<sup>۱</sup> انگشت نهاده‌اند. تحول مهم، ظهور ذهنیت‌های جدید است. پس جهانی شدن تنها به معنی شکسته شدن مرزها و تحول فضا به واسطه‌ی فن‌آوری‌های ارتباطی نیست، بلکه جنبه‌ی ذهنی هم دارد، یعنی فرآیند نزدیک شدن و همسو شدن من و دیگری در عرصه‌ی ذهن هم به راه

---

1. Subjectivity.

افتاده است.<sup>(۱۵)</sup> البته این دو نگاه با هم غیر قابل جمع نیست. می توان هم اقتصادگرا بود و هم هویت گرا. هر یک پاره‌یی از حقیقت را مورد تأکید قرار می دهند.

اما آیا نزدیک شدن و ارتباط بین اذهان<sup>۱</sup> در نهایت به یکی شدن ذهنیت‌های بشری می انجامد؟ یا یکسان شدن انسان‌ها می انجامد؟ خیر چرا که فرآیند جهانی شدن در عین حال با محدودیت‌هایی روبه رو است. نزدیک شدن اذهان به سیال شدن هویت‌ها می انجامد؛ آن چیزی که رابرتسون نسبت‌گرایی هویتی می نامد.<sup>(۱۶)</sup> به عبارت دیگر ما به دورانی قدم خواهیم نهاد که اساساً هویت‌ها ثابت نخواهند بود و نسبت میان افراد با گروه‌های مرجع خواه شخص، گروه‌های اجتماعی یا ملیت‌ها دائماً دستخوش دگرگونی است. البته این سیاست به معنای غرق شدن در این موج جدید نیست؛ به معنای یک دست و همانند کردن کامل جهان نیست. در مقابل این فرآیند، پدیده‌ی دیگری هم در حال شکل‌گیری است و آن فروپاشی و تجزیه‌ی واحدهاست.<sup>۲</sup> پس در مقابل فرآیند یکسانی، فرآیند تکثر نیز حضور دارند.<sup>(۱۷)</sup> نزدیک شدن فضا و مکان و بر اثر آن انسان‌ها امکان ارتباط و گفت‌وگو و نزدیکی را توسط ابزارهای جدید به وجود آورده است ولی خود نزدیک شدن‌ها به یکدیگر و شناخت دقیق‌تر باعث شفاف شدن تفاوت‌ها گشته است. می توان گفت قدرتمند شدن انسان‌ها، هویت‌های خفته و غیرفعال را به کانون‌های جدید معنی بخشی برای بسیاری تبدیل کرده است و از این مسیر وفاداری‌های جدید خود در مواقعی عامل تعارض و ستیزهای اجتماعی شده است.

در واقع به نظر می‌رسد به همان اندازه که گروه‌های مرجع و هویت‌ها سیال شده، نظریه‌پردازی‌ها نیز سیال شده است. امروز دیگر نظریه‌ی شبه مارکسیستی امپریالیسم فرهنگی، چندان که از هجوم فرهنگ‌های بیگانه سخن می‌گفت قادر به تحلیل و توصیف وضعیت حادث شده نیست. از طرف دیگر دیدگاهی که معتقد است فرهنگ‌ها از جایی به جایی دیگر سرایت و رسوخ می‌کنند و به تدریج خود را جاسازی می‌کنند نیز پاسخگوی تحولات جدید نیست.

به تعبیر گیدنز بازاندیشی<sup>۳</sup>، ویژگی دوران مدرن به شمار می‌رود. انسان‌های دوران جدید صرفاً گیرنده و وارد کننده‌ی پیغام‌ها و مفاهیم نیستند بلکه نوعی ارتباط و زاینندگی دوطرفه پدید

1. Intersubjective.
2. Fragmentation.
3. Reflexivity.

آمده است. بنابراین به واسطه‌ی سیاستی که حاصل شده، مفاهیم جدید به صحنه می‌آیند و انسان‌ها با این مفاهیم برخورد فعال می‌کنند و به تأمل و اندیشه در آنها می‌پردازند. برخورد آنها با پدیده‌های نو همراه با کنجکاوی است.

در یک برداشت سنتی فرض بر این بود که مفاهیم از بیرون به درون راه می‌یابند و دگرگونی‌هایی را پدید می‌آورند. اما این مرزبندی میان داخل و خارج مورد تردید قرار گرفته است. به علاوه مفاهیمی که از بیرون عرضه می‌شوند وارد تجربه‌ی شخصی افراد بشری می‌شوند و دیگر عنصری بیگانه به شمار نمی‌روند هر چند مبدأ خارجی داشته باشند.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که نظریه‌ی امپریالیسم فرهنگی است که به نحو صد در صد، دیگر قابل قبول نیست چرا که به هر حال در برخی عرصه‌ها رابطه‌ی دو طرفه و دوگانه شکل گرفته است، تا آنجا که برخی تعبیر منحرج مشترک‌های فرهنگی را به کار برده‌اند. امروزه پاره‌هایی از این مصنوعات و تولیدات فرهنگی غرب به جزئی از تجربه‌ی زندگی شخصی و فردی ما بدل شده است و دیگر کالایی بیگانه به حساب نمی‌آید و شاید این خود دلیل بقای آنها باشد. در اصل بسیاری از پدیده‌های فوق با عبور از فیلتر سنت و بازسازی آن تبدیل به یک تجربه‌ی جدید بشری می‌شود. خلق مجدد ایستارها و تولیدهای دنیای غرب از همین مجرا زمین‌بندی مناسبی برای ایجاد یک فرهنگ جهانی در ابتدایی‌ترین شکل خود شده است. البته بسیاری از فرهنگ‌ها با ساختارهای درونی خود نسبت به واردات تجربه‌های دیگری به صورت گزینشی برخورد کرده‌اند ولی ساز و کار مبادله در نهایت از خود شخص و یا به عبارت دقیق‌تر "خویشتن" هست. از یک منظر دیگر شاید جواب به همه‌ی معماهای طرح شده در دوران جدید در نهایت روشن کردن مقوله‌ی قدرت در مفهوم جدید آن باشد. تغییر ماهوی مفهوم قدرت در کلیه‌ی روابط اجتماعی تعیین‌کننده‌ترین مبنای فهم تحولات جدید بین‌المللی می‌باشد. (۱۸)

### نتیجه

جهانی شدن چه به عنوان یک فرآیند غیرقابل کنترل فرامرزی که روابط اجتماعی را دگرگون کرده است و چه به عنوان یک پروژه‌ی نسبتاً هدایت شده از طرف لایه‌های قدرتمندتر نظام بین‌الملل تبعات یکسانی برای اکثر کشورها، به خصوص در جنوب خواهد داشت.



تغییر مفهوم سستی از فضا و مکان و مرتبط با آن دولت سرزمینی، اندیشمندان روابط بین الملل را مجبور کرده است که به فکر خلق مفاهیم و سازه‌های جدید نظری باشند. یکسان‌سازی و همگرایی که میراث این فرایند می‌باشد درون خود روندهای متضادی را به ارمغان آورده است. از یک طرف دولت زیر فشار روابط جدید خود را مجبور به عقب‌نشینی می‌بیند و لذا به دنبال ایجاد حوزه‌های جدید اقتدار و باز تعریف کار ویژه‌های خود می‌باشند. توده‌های مردم درون اشکال ابتدایی جامعه‌ی مدنی جهانی در حال قدرتمندتر شدن هستند و در مقابل آن نخبگان به دنبال تثبیت نفوذ سستی و اثرگذاری خود می‌باشند. یکسان‌سازی فرهنگی باعث شکل‌گیری هویت‌ها و وفاداری‌های خاموش شده است. همه‌ی این واقعیات بیش از هر چیز بر نقش انسان‌ها نسبت به ادوار گذشته تاریخی اثر گذاشته است. انسان امروز به نظر می‌رسد در پرتو تحولات عمیق بین‌المللی توانمندتر از گذشته امکان اثرگذاری بر تاریخ خود را دارد. در کنار نظریه‌پردازان که تلاش دارند دنیای جدید را در قالب مفاهیمی نو درک کنند، رهبران سیاسی و سیاستمداران تاریخ‌ساز نیز می‌توانند گزینه‌ی بهینه را برای ملت خود انتخاب کنند. به هر حال جریان تحولات به سمتی است که ما را به سوی تونل‌های ارتباطی جدیدی سوق می‌دهد. از این فرآیند نباید هراس داشت چراکه ما نیز می‌توانیم در این تردها و ارتباطات تأثیرگذار باشیم. گرچه گذر از این مسیرها شکننده، بحران‌زا و از برخی جهات دردآور است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Jungsuk Chay, (Ed.), *Culture and International Relations*. (New York: Praeger 1999).
2. R.B.J. Walker, *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*. (Cambridge: Cambridge University Press 1993).
3. R.B.J. Walker, "International Relations and the Concept of the Political." *In International Relations Theory Today*, Edited by Ken Booth and Steve Smith. (Cambridge: Polity Press 1995).
4. James Ray, Lee, and Bruce Russett. "The Future as Arbiter of Theoretical Controversies: Predictions, Explanations and the End of the cold War."
5. Yosef Lapid, "The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era." *International Studies Quarterly*, 1989. 33: 235-254.
6. Robert Boyer and Daniel Drache, (Ed.) *States Against Markets: The Limits of Globalization*, (London: Routledge, 1996).
7. Mike Featherstone, (Ed.) *Global Culture* (London: Sage, 1990).
8. Jan Aart Scholte, "Global Capitalism and the State." *International Affairs*, 1997. 73 (3): 427-452.
9. Steven J. Kobrin, "Back to the Future: Neomedievalism and the Postmodern Digital World Economy." *Journal of International Affairs*, 1998. 51 (2): 361-386.
10. Anthony Giddens, *The Consequences of Modernity*. (Stanford, Cal: Stanford University Press, 1990).
11. Wim Ruigrok and Rob Van. Tolder. *The Logic of International Restructuring*. (New York: Routledge, 1995).

12. Walker, R.B.J. "Sovereignty, Identity, Community: Reflections on the Horizons of Contemporary Political Science, In *"Contending Sovereignties: Redefining Political Community*, Edited by R.B.J. Walker and S.H. Mendlovitz. (Boulder, Colorado: Lynne Reinner, 1990).
13. Roland Robertson, *Globalization: Social Theory and Global Culture*. (London: Sage, 1992).
14. Anthony Giddens, "Living in a Post-Traditional Society In *Reflexive Modernization*, Edited by Ulrich Beck, Anthony Giddens and Scott Lash. (Stanford, Cal: Stanford University Press, 1995).
15. Steve Smith, "The Self- Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations Theory in *International Relations Theory Today*, Edited by Ken Booth and Steve Smith. (Cambridge: Polity Press, 1995).
16. Roland Robertson, "Social Theory, Cultural Relativity and the Problem of Globality." in *Culture, Globalization and the World System*, Edited by Anthony D. King. (New York: Macmillan, 1991).
17. Nicholas J. Rengger, "Culture, Society, and Order in World Politics." in *Dilemmas of World Politics: International Issues in a Changing World*, Edited by John Bayliss and N.J. Rengger (Oxford: Clarendon Press, 1992).
18. David J. Rothkopf, "Cyberpolitic: The Changing Nature of Power in the Information Age." *Journal of International Affairs*, 1998. 51 (2): 325-359.



پښتونستان کالوژ اټوټو انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی